



نگاه

مهران امیری

اعظم می توانست کار آفرین باشد

اعظم و فرزندش که این روزها موضوع داغ اخبار رسانه‌ها هستند، تنها ۲۱ روز شکنجه نشدند، آن‌ها تمام انرژی و نیروی خود را از دست دادند. در حالی که اعظم می‌توانست نیروی فعال این جامعه باشد، می‌توانست کار آفرین باشد. زنان دلیر خراسان را همه با کار و کوشش می‌شناسند. زانی که صنایع دستی آن‌ها گلیم‌بافی، قالی‌بافی، پوستین‌دوزی، شعربافی یا دست‌بافی، برک‌بافی، سبید و حصیربافی، فیروزه‌تراشی، ایریشم‌بافی و سفالگری است. خراسان یکی از قطب‌های مهم گردشگری زبارتی دنیا به شمار می‌رود. آیا این زن نمی‌توانست نقشی پررنگ در این جامعه ایفا کند به جای قربانی شدن؟

صفحه حوادث روزنامه‌ها اخبار زیادی از قتل پدر، مادر، خواهر، همسر، و حتی فرزندان توسط افراد معتاد دارد، اما در میان این همه اخبار ناگوار همیشه رد پای زن و موضوعی به نام اشتغال را می‌توان یافت. زنان قربانیان ثابت بسیاری از این جنایات هستند و بیکاری علت یا بهانه عمومی متادان است.

روزهای گذشته نیز خبر شکنجه شدن یک زن و فرزندش توسط شوهری معتاد به شیشه، بیشترین توجه را به خود جلب کرد. آنچه بیش از همه گفته و شنیده شد این بود که زنی بی‌گناه همراه با فرزندش توسط مردی که باید پناه و پشتیبان وی باشد شکنجه شده و تصاویر دست و صورت آسیب‌دیده وی و فرزندش به سرعت منتشر شد. مصاحبه یکی از رسانه‌ها با این مرد معتاد نیز مورد توجه همگان قرار گرفت، به‌ویژه اینکه در آن از علاقه شدیده به خانواده‌اش و بیکاری و موارد مشابه حرف می‌زد، مجموعه‌ای هماهنگ از موارد متناقض.

در این میان اما جایگاه اجتماعی این خانواده کمتر مورد توجه قرار گرفته و موج تند جنبه‌های احساسی این واقعه همه‌چیز را مخدوش کرد. کسی در این میان نپرسید که این فرد چگونه معتاد شد، کسی نپرسید که چگونه و چرا دختر جوانی به ازدواج با فردی تن داد که می‌دانست معتاد است؛ و چگونه این خانواده به‌سرت صاحب فرزند شد که استعداد و هوش تحصیلی‌اش در میان دود و داد بر خاسته در چار دیواری اتاقک مهجوری در حاشیه مشهد محو شد؟ اعظم، زن شکنجه‌دیدی که دست و صورتش ملو از آثار جراحت و سوختگی است، با چشمانی جستجوگر به دوربین‌هایی خیره شده که تنها لایه بیرونی این واقعه را می‌بینند. متأسفانه روزنامه‌نگاری که این خبر را دنبال کردند نیز همچنان در گیر لایه بیرونی موضوع شدند و تنها دردهای این مادر و فرزند ستم‌دیده‌اش را بیان کردند. مسئولان اجرایی نیز همچنان از قاطعیت و جدیت و اهتمام خود در پیگیری موضوع صحبت می‌کنند، اما توجهی به بستر اجتماعی تولیدکننده این نوع شکنجه‌گران خانوادگی، و ناکرده‌های همه افراد مسئول در قبال اعظم نمی‌شود. اعظم زاده و رشد یافته در بخشی از این سرزمین است که علاوه بر امتیاز همجواری با آستان مقدس رضوی، سرشار از امکانات و ظرفیت‌های متعدد رشد و توسعه و اشتغال است. این محدوده جغرافیایی توان بالایی در زمینه‌های صنایع و اشتغالات خرد دارد که با سرمایه‌های اندک و البته مدیریت و برنامه‌ریزی صحیح مسیر تولید و اشتغال را برای بسیاری افراد چون اعظم فراهم می‌کند. توجه متولیان امور تنها به ایجاد صنایع بزرگ و اجرای طرح‌های صنعتی است، اما خیل عظیمی از نیازمندان این منطقه را می‌توان با سرمایه‌گذاری اندک وارد چرخه اشتغال‌های خانگی کرد. این نوع کار آفرینی‌ها البته در انتها هیچ صحنه‌ای را برای روان بریدن و افتتاح توسط مدیران همیشه خندان دستگاه‌های اجرایی ایجاد نمی‌کند. اعظم و امثال او را باید بسیار پیش‌تر از اینکه زخمی غول اعتبار همسرانشان شوند در باییم، زخم‌های نشسته بر روح وی به سرعت زخم‌های پوست و گوشتش ترمیم نمی‌شود و بی‌توجهی به رفق مضلالت نیز زمینه بروز این اتفاقات را همچنان مهیا می‌سازد.

مرد معتادی که امروز به شکنجه‌گر معروف شده در میانه مصاحبه‌اش با اشته‌حالی می‌گوید: «... ساعت خالی در روز زیاد داشتم. با دوستانم دور هم جمع می‌شدیم و مواد می‌کشیدیم.» و تنها همین نکته گویای این است که بیکاری در کشاندن وی به این ورطه نقش بزرگی داشته. بیکاری امثال او را می‌توان با ده‌ها دلیل اقتصادی توجیه کرد، اما بی‌پناه ماندن خانواده‌وی را تا پیش از شکنجه شدن او چگونه می‌توان پذیرفت. دختر معصوم این خانواده ن‌تنها امروز شکنجه شده، بلکه در مسیری قرار دارد که ممکن است سر نوشت مطلوبی در انتظارش نباشد. آیا نمی‌توان از امروز برنامه‌های کار آفرینی برای این نوع زنان ایجاد کرد؟ آیا در استان پهناور و مستعدی همچون خراسان و البته استان‌های دیگر امکانات لازم برای ایجاد و توسعه صنایع دستی و خانگی و اشتغال زانی چون اعظم وجود ندارد؟ آیا نمی‌توان برنامه‌های کار آفرینی برای این نوع زنان ایجاد کرد؟

ماجرای کارواش کامران ونگین

شادمان کامران و نگین فتاحی چهار سال است که از دواج کرده‌اند. سال گذشته در شبکه‌های اجتماعی این زوج خوشبخت به خاطر فعالیت کاری و همراهی نگین با کامران در فعالیت کارواش لقب زوج موفق را از آن خود کردند. امسال علاوه بر ادامه فعالیت کاری، آن‌ها از حیوانات زخمی نگهداری و مراقبت می‌کنند و بعد از بهبود آنان رادر دامان طبیعت رها می‌کنند. کامران می‌گوید: «بعد از اتمام دانشگاه به فکر استخدام و کار افتادیم. هر هفته روزنامه بازار کار را دنبال می‌کردم که یک روز بر حسب اتفاق یکی از صفحه‌های روزنامه توجه ما را جلب کرد: کارواش بانوان در تبریز! ما هم با الگو گیری از این طرح این ایده را در شهر کانی دینار پیاده و اقدام به کار آفرینی کردیم.»

۲۰ | کتینه نو



فاطمه علی اصغر

faliasghar9@gmail.com

یک لحظه پلک‌هایتان را روی هم بگذارید. چه تصویری جلوی چشمتان می‌آید؟ این مسیر زندگی شماس. حالا فکر کنید این تصویر یک کروکدیل باشد. مژگان یک کارمند بود، همسرش هم کارمند بود. پدر و مادر هایشان هم کارمند بودند، اما آن‌ها یک روز چشم‌هایشان را بستند و کروکدیل مسیر زندگی‌شان شد. البته به همین سادگی هم نبود. مژگان جانور شناس بود، از بچگی جانور ها را دوست داشت. او و همسرش فکر کردند که دیگر نمی‌خواهند کارمند باشند. آن‌ها به تولید فکر کردند. اما تولید چه چیزی؟ ساعت‌ها روزها و شب‌ها دنبال ایده‌ای نو بودند. کاری که دوستش داشته باشند. کاری که از صفر تا صدش را خودشان انجام دهند. یک روز این تصمیم نهایی شد و آن‌ها کفش آهنی به پا کردند و وارد میدان شدند. از آنجایی که هیچ کس قبل از آن‌ها مزعه کروکدیل در ایران نداشت، گرفتن مجوزها و کارهای اداری آن دو سال طول کشید، اما حالا آن‌ها دستاوردهای بزرگی دارند. مژگان تنها زن در خاورمیانه است که مزعه تولید و تکثیر کروکدیل دارد و یک مجموعه گردشگری در قشم، برای ۲۰ نفر به صورت مستقیم تولید شغل کرده‌اند و به صورت غیرمستقیم در شمارش نمی‌آید. مژگان خیلی زود چهره‌ای خاص در میان زن‌ها و مردها شد، چون نترسید. او عاشق کروکدیل‌ها بود و کاری که کرد، تا امروز بی‌سابقه بوده است. او زنی است که کروکدیل‌ها هم دوستش دارند و حالا نزدیک به ۱۵۰ کروکدیل دارد. سالیانه ۵۰ هزار نفر از مزعه گردشگری او در ساحل جنوبی قشم بازدید می‌کنند. مژگان چگونه به اینجا رسید؟

زنی که از کروکدیل‌ها نمی‌ترسد

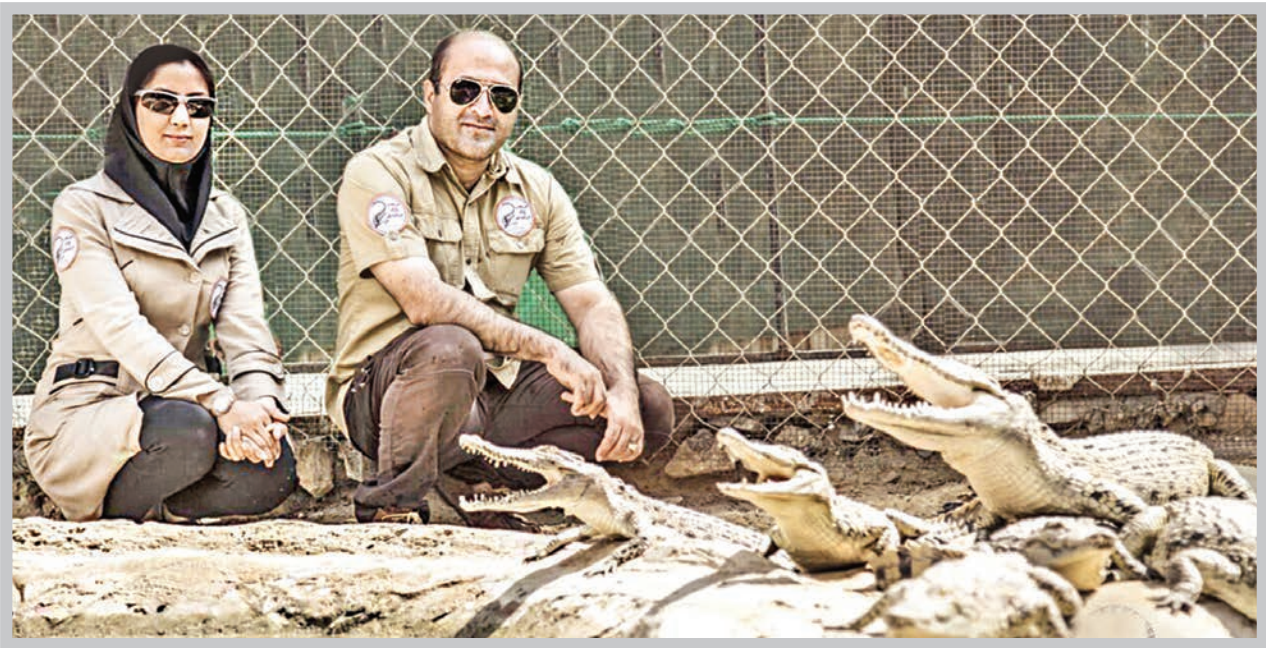
زنی که از کروکدیل‌ها نمی‌ترسد، دهه شصتی است. علاقه او به حیوانات به دوران کودکی‌اش برمی‌گردد. او اول عاشق الاغ‌ها بود، خودش تعریف می‌کند که یکی از لذت‌های کودکی‌اش بازی با الاغ‌ها بوده است اما در آینده مسیرش با کروکدیل‌ها گره خورد. موفقیت «مژگان روستایی» در این بود که علاقه خود به حیوانات را جدی گرفت. او پس از اینکه تصمیم گرفت به جای کارمندی، کاری تولیدی راه بیندازد، بررسی و مطالعه در زمینه مورد علاقه‌اش را شروع کرد. سرانجام ایده تولید و تکثیر کروکدیل توانست در سرفصل برنامه‌های او جای بگیرد. بعد از آن کفش‌های آهنی‌اش را به پا کرد و پیگیری را سر گرفت: «از سال ۱۳۸۶ دنبال کار ایجاد مزعه کروکدیل رفتم. متأسفانه پیش از ما کسی در این زمینه اقدام نکرده بود. به همین دلیل نخستین مرحله کارهای سخت اداری بود، بسیاری از آیین‌نامه‌ها هنوز در این زمینه تصویب نشده بود. نزدیک دو سال طول کشید تا اینکه بالاخره توانستم مجوزهای لازم اولین محموله کروکدیل را تحویل بگیرم و پرورش این حیوان را از سال ۱۳۸۹ به صورت رسمی ۸ سر کروکدیل آغاز کنم.» مژگان در این مدت سعی می‌کند اطلاعات خود در مورد پرورش کروکدیل را بیشتر کند و به همین دلیل دوره‌ای آموزشی را در مالزی به همراه همسرش «بهروز سالاروند» می‌گذرانند. گام بعدی برای او برنامه‌ریزی بلندمدت است: «برنامه ۱۰ ساله‌ای برای مزعه کروکدیل خودم ریختم که الان در سال پنجم آن هستیم و خوشبختانه توانستیم تا امروز طبق برنامه‌ریزی جلو برویم.» تمام پرسنل او بیمه هستند: «تمام تلاش‌م بر این است که پرسنل‌م تامین باشند و اگر هارا در همان ابتدای کار بیمه می‌کنم و از آن‌ها حمایت می‌کنم.» با این همه چشم‌انداز مژگان این است که مزعه‌اش روز به روز گسترده شود: «به امید آن روز هستم که هزار کروکدیل داشته باشم. در آن صورت می‌توانم اشتغال‌زایی بالایی هم داشته باشم و به هدف کار تولیدی که فکر می‌کردم نزدیک شوم.»

ویستره

هفته کار و کارگر - آفرینش

زنی با ۱۵۰ کروکدیل

گفت‌وگو با کار آفرین برتر ایران در سال ۹۴



به امید آن روز هستم که هزار کروکدیل داشته باشم. در آن صورت می‌توانم اشتغال‌زایی بالایی هم داشته باشم و به هدف کار تولیدی که فکر می‌کردم نزدیک شوم.

کنیم.» این روزها افراد زیادی هستند که تمایل به نگهداری از موجودات عجیب‌وغریب در خانه‌شان دارند اما مژگان می‌گوید که کروکدیل‌هایش را به این افراد نمی‌فروشد، چون نگهداری از کروکدیل‌ها دشوار است و مدت زمان زیادی نمی‌گذرد که کروکدیل در خانه این افراد از بین می‌رود. از طرف دیگر کروکدیل، کروکدیل است و هر لحظه ممکن است در صورت، عایت نکردن شرایط مناسب به افراد حمله کند.» شاید برای همین است که کروکدیل‌های قاچاق با نصف قیمت در تهران خرید و فروش می‌شوند، ولی آن‌ها از نژاد کروکدیل‌های مزعه مژگان یعنی آب شور استرالیایی نیستند. کروکدیل‌های ۵۰ سانتی شش ماهه او ۳۰ میلیون قیمت دارند.

دخترم جریان زندگی ما را تغییر داد

«تا امید نشدن» مهم‌ترین قدم در آغاز کار او و همسرش بود: «خوبی کار من این بود که همسرم همراهم بود. هر گاه ناامید می‌شدم او به من امید می‌داد و بر عکس. یک جمله معروفی هست که پشت سر هر مرد موفق یک زن است. در مورد ما برعکس بود. اگر همراهی همسرم نبود من هیچ‌گاه موفق نمی‌شدم.» با اینکه طی این سال‌ها شرایط

مژگان تنها زن در خاورمیانه است که مزعه تولید و تکثیر کروکدیل دارد و یک مجموعه گردشگری در قشم، برای ۲۰ نفر به صورت مستقیم تولید شغل کرده‌اند و به صورت غیرمستقیم در شمارش نمی‌آید. مژگان خیلی زود چهره‌ای خاص در میان زن‌ها و مردها شد، چون نترسید. او عاشق کروکدیل‌ها بود و کاری که کرد، تا امروز بی‌سابقه بوده است. او زنی است که کروکدیل‌ها هم دوستش دارند و سالیانه ۵۰ هزار نفر از مزعه گردشگری او در ساحل جنوبی قشم بازدید می‌کنند.

چرخش

66

قدرت آسیب‌پذیری



«من به اندازه کافی خوب یا بی‌نقص نیستم؛ به اندازه کافی لاغر، پولدار، زیبا، و باهوش نیستم.» من از آسیب‌پذیری بیزارم و فکر کردم که ساختار شرم را شناسایی کنم. به این ترتیب خواهم فهمید که آسیب‌پذیری چگونه عمل می‌کند. به جای یک سال شش سال زمان صرف شد و هزاران داستان، صدها مصاحبه طولانی و هزاران داده به دست آوردم و تقریباً فهمیدم که شرم چگونه عمل می‌کند. کتابم را نوشتم و یک تئوری دادم اما در این میان چیزی درست نبود. اگر افرادی را که با آنان مصاحبه کردم به دو گروه تقسیم می‌کردم، یک گروه از آنان واقعا حس شایستگی داشتند در حالی که گروه دیگر همیشه درگیر این پرسش بودند که آیا به اندازه کافی خوب هستند. تنها یک متغیر این دو گروه را از هم جدا می‌کرد و آن اینکه گروه نخست باور داشتند که سزاوار عشق و تعلق هستند. از نظر حرفه‌ای احساس می‌کردم باید این مسئله را روشن‌تر کنم که «چیزی که مانع از تباطا ما می‌شود ترس ما از سزاوار ارتباط داشتن است». به همین منظور تمام مصاحبه‌هایی را که در آن‌ها موضوع شایستگی بود جداگانه دوباره بررسی کردم. به عقب برگشتم، تا ببینم درونمایه

والگو می‌مباحثه‌ها، داستان‌ها و اتفاقات چیست؟ نهایتاً در یافتن که نکته مشترک بین آنان احساس شجاعت است. ریشه اصلی کلمه شجاعت Courage از کلمه لاتین Quer و به معنای قلب است. معنای این کلمه آن است که با تمام قلب خودتان را معرفی کنید. آن دسته از افراد که با قلبشان خود را معرفی می‌کردند شجاعت ناقص بودن را هم داشتند. آنان ابتدا با خود مهربان بودند سپس با دیگران، چون روشن است که اگر توانیم با خودمان مهربانانه برخورد کنیم نمی‌توانیم برای دیگران نیز دلسوزی کنیم. آسیب‌پذیری هسته شرم و ترس و نقطه درگیری ما با شایستگی است. اما به نظر می‌رسد نقطه آفرینش شادی، خلاقیت، تعلق، و عشق هم هست. ما در دنیای آسیب‌پذیری عاطفی زندگی می‌کنیم و یکی از ابتکارهایمان برای مواجهه با آن بی‌حس کردن آسیب‌پذیری است. مشکل این است که نمی‌توان به طور انتخابی احساسات را بی‌حس کرد. نمی‌توانید بگویید نمی‌خواهم سوگ و شرم ترس را احساس کنم. وقتی آن احساسات را بی‌حس می‌کنیم، شادی، قدر دانی، و خوشحالی را نیز بی‌حس می‌کنیم و سپس روز می‌شویم؛ آنگاه دنبال هدف و معنا می‌گردیم، سپس دوباره احساس آسیب‌پذیری می‌کنیم، و بعد به دنبال راهی برای بی‌اثر کردن حس آسیب‌پذیری می‌رویم و این تبدیل به یک چرخه خطرناک می‌شود. اجازه دهید دیده شویم. عمیقاً دیده شویم. در معرض آسیب دیده شویم. برای عشق ورزیدن از صمیم قلب اگر چه هیچ تضمینی وجود نداشته باشد.



یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۵ ● شماره پنجاه و یک

A T I V E H N O